

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد شصت و هشتم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۳ گنج حضور، بخش سوم

جمله مهمانند در عالم ولیک
کم کسی داند که او مهمان کیست

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۳۲

همه باشندگان جهان از جمله انسان، مهمان خداوند هستند، ولی فقط تعداد اندکی از انسان‌ها که فضاگشایی می‌کنند، می‌دانند که مهمان چه کسی هستند.

نکته: ما باید هرچه زودتر فضا را بگشاییم و اجازه ندهیم ذهن کاری کند تا ما خود را مهمان این جهانی بدانیم که نهایتاً موجب مرگ ما می‌شود.

رنج گوید که گنج آوردم
رنج را باید امتحان کردن

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۹۹

درد هشیارانه می گوید: «ای انسان، من در پس این رنجی که به تو می دهم برای تو گنج آورده‌ام. باید این درد هشیارانه را امتحان کنی و مرکزت را عدم نگه داری تا متوجه شوی چه گنجی از درون آن رنج آزاد می شود.»

لحظه‌ای ماهم کند، یک دم سیاه
خود چه باشد غیر این، کار اله؟

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۶۵

خداوند لحظه‌ای مرا سیاه می کند یعنی به ذهن می برد و اشکالم را به من نشان می دهد، سپس لحظه بعد که از آن آگاه شدم مرا با فضاگشایی بیرون می آورد و به ماه که نماد جنس خداوند است تبدیل می کند تا فرق بین این دو حالت را بفهمم و بالاخره آگاه شوم که از جنس من ذهنی نیستم. به راستی که کار خداوند چیزی جز این نیست.

پیشِ چوگانهای حکم کُن فکان
می‌دویم اندر مکان و لامکان

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۶۶

ما پیش چوگان‌های حکم «قضا و کُن فکان» الهی که می‌گویند: «بشو و می‌شود»، مانند گویی هستیم که بین فضای محدود ذهن و فضای گشوده‌شده درون، در حال دویدنیم. یعنی دست و پای سبب‌سازی ذهن را از دست داده و تسلیم و راضی هستیم. در نتیجه قانون «قضا و کُن فکان» زندگی لحظه‌به‌لحظه وضعیت درون و بیرون ما را اداره می‌کند، به طوری که هرچه فضاگشایتر باشیم در بیرون هم نرم‌تر، پذیرنده‌تر و شادتر هستیم.

مکن ای دوست، نشاید که بخوانند و نیایی
و اگر نیز بیایی، بروی زود، نیایی

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۷

خداوندا، این سزاوار نیست که انسان‌ها تو را صدا بزنند و برای رهایی از من‌ذهنی طلب کمک کنند اما تو به کمکشان نیایی و اگر هم بیایی، به محض این که بینی که از تو آگاه نیستیم و با فضا‌بندی و انقباض درد ایجاد می‌کنیم، دیری نباید که ما را ترک کرده و از لطف و رحمت خود محروم می‌داری.

هله ای دیده و نورم، گه آن شد که بشورم
پی موسی تو طورم، شدی از طور، کجایی؟

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۷

[مولانا می گوید:] ای زندگی، تو چشم و نور چشم من هستی، پس من دیگر نباید با این چشم حسی و ذهن همانیده تو را به صورت یک خدای توهمی بینم، بلکه باید مرکز را عدم کنم و حقیقتاً از طریق خودت، تو را بینم. دیگر هنگام آن فرارسیده است که با آگاهی و درک کامل از این که من این من ذهنی نیستم شورشی برپا کنم و با به هم ریختن پارک من ذهنی، هشیاران به تو تبدیل شوم. بنابراین تصمیم گرفتم در پی تبدیل شدن به موسی، من ذهنی ام را مانند کوه طور در اختیار تو قرار دهم تا آن را از هم پپاشی و متلاشی کنی تا من نیز مانند موسی به تو زنده شوم. اکنون که تو از حیطة شناخت ذهن و این هشیاری جسمی ما رفته ای، کجایی؟

تو خورشید جهان باشی، ز چشم ما نهان باشی
تو خود این را روا داری؟ و آنکه این روا باشد؟

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۶۷

خداوندا، تو مانند خورشید جهان هستی که تمام باشندگان این جهان از جمله جمادات، نباتات و حیوانات به وسیله نور تو می‌بینند به غیر از ما انسان‌ها که با هشیاری جسمی من‌ذهنی ساخته و باعث شدیم از چشمانمان نهان شوی. آیا تو این را روا می‌داری در حالی که نور دیده عالمیان هستی، ما از طریق تو نبینیم؟ آیا سزاوار است که با من‌ذهنی و عقل محدود آن عمل کنیم؟

[مولانا با مطرح کردن این پرسش در واقع ما را به فکر وادار می‌دارد که اگر در زندگی درد داریم، مشغول سبب‌سازی در ذهن هستیم و از وضعیت‌ها زندگی می‌خواهیم، پس قطعاً من‌ذهنی ساخته و از نور خداوند بی‌نصیب مانده‌ایم، بنابراین اشکالی در ما وجود دارد. با درک این موضوع باید قبل از عاجز شدن به فکر راه چاره باشیم.]

چشم او یَنْظُرُ بنورِ اللّٰه شده
پرده‌های جهل را خارق بده

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۸۰
-خارق: شکافنده، پاره‌کننده

چشم او به سبب فضاگشایی‌های پی‌درپی و مرکز عدم، بینا به نور خداوند شده، بنابراین دائماً به صورت حضور ناظر پرده‌های همانیدگی را شناسایی کرده و آن‌ها را می‌درد. تنها در این صورت است که او از جهل ناشی از دیدن بر حسب همانیدگی‌های مرکزش در امان می‌ماند.

نکته: اکنون باید در خود تأمل کنیم که آیا هشیاری حضور داریم و با نور خداوند می‌بینیم یا هشیاری جسمی داریم و با دید همانیدگی‌ها می‌بینیم؟

شرطُ تعظیم است، تا این نورِ خوش
گردد این بی‌دیدگان را سرمه‌کش

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۴

شرط روشن شدن چشمان نابینای انسان در من‌ذهنی به‌وسیله سرمه زیبای نور زندگی این است که ادب را رعایت کند و عقل و دید من‌ذهنی‌اش را کنار بگذارد، تسلیم شود و در برابر عقل خداوند تعظیم کند.

چیست تعظیم خدا افراشتن؟
خویشتن را خوار و خاکی داشتن

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۸
-تعظیم: بزرگداشت، به عظمت خداوند پی بردن

افراشتن تعظیم خداوند به چه معناست؟ هرگاه انسان با فضاگشایی‌های پی‌درپی من‌ذهنی خود را خوار و کوچک کند، آن‌چه که ذهن به او نشان می‌دهد در نظرش خوار و بی‌ارزش شده و در نتیجه آن را به مرکزش نمی‌آورد. بنابراین زندگی به تله‌افتاده انسان، از همانیدگی‌ها آزاد شده و او از جنس خداوند می‌شود. در این حالت که او به عظمت خداوند پی می‌برد، آسمان فضای گشوده‌شده درون را همچون چادری بزرگ افراشته کرده و تعظیم خداوند را تمام و کمال به‌جای می‌آورد.

چیست توحید خدا آموختن؟
خویشتن را پیشِ واحد سوختن

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۹

یادگیری توحید و یکتایی خداوند چیست؟ این است که انسان بیاموزد در این لحظه با مهم ندانستن آن چه ذهن به عنوان اتفاق این لحظه نشان می‌دهد، لحظه به لحظه همانیدگی‌ها را شناسایی کرده و در پیشگاه خدای واحد بسوزاند.

نکته: شناسایی همانیدگی و نگه داشتن آن در هشیاری، مساوی آزادی است.

گر همی خواهی که بفروزی چو روز
هستی همچون شبِ خود را بسوز

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۱۰

ای انسان، اگر می خواهی همچون روز روشن و فروزان شوی و شادی بی سبب زندگی را تجربه کنی،
در این صورت آن چیزی را که ذهن نشان می دهد به مرکزت راه نده و این حس وجود و هستی داری ذهنت را که
همچون شب تیره و تاریک است، پیش خداوند بسوزان تا هیچ اثری از آن باقی نماند.

نور یابد مستعد تیز گوش
 کاو نباشد عاشقِ ظلمت چو موش

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵

نور زندگی را کسی دریافت می کند و به آن دست می یابد، که با فضاگشایی و عدم کردن مرکز مستعد دریافت پیام های زندگی ست و گوش جاننش باز شده است. چنین شخصی مانند موش من ذهنی عاشق تاریکی نیست و از سوراخ این فکر همانیده به سوراخ فکر همانیده بعد نمی خزد و بر حسب همانیدگی ها نمی بیند.

نکته: حال باید از خود پرسیم آیا با فضاگشایی گوش جانمان باز شده است؟ و یا مستعد دریافت نور هستیم؟ آیا قابلیت تشخیص داریم که بینیم در این لحظه مانند موش من ذهنی شده ایم و در تاریکی افکار همانیده و دردها فرورفته ایم؟

گوش دار ای احوَل این‌ها را به هوش
داروی دیده بکش از راه گوش

–مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۵
أحوَل: لوچ، دوبین

ای کسی که در من ذهنی هستی و همه چیز را بر حسب دویی، شرطی شدگی و سبب‌سازی ذهن می‌بینی و بد و خوب می‌کنی، هشیار باش و با فضاگشایی به این سخنان گوش کن تا از خودت آگاه شوی و بینی چگونه و با چه چیزی همانیده شده‌ای. بنابراین از راه گوش، چشمِ عدمت را سرمه بکش و درمان کن.

نکته: ما باید آن قدر ابیات مولانا را تکرار کنیم تا برای ما رمزگشایی شود به طوری که عیب و نقصمان را به ما نشان دهد و بگوید چه جنبه‌ای از من ذهنی دارد ما را فریب می‌دهد.

این جهان منتظم محشر شود
گر دو دیده مبدل و انور شود

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۷
-مبدل: تبدیل شده

اگر دو چشم ظاهربین انسان از طریق فضاگشایی به نور حضور روشن شود و با دید عدم ببیند، در این صورت این جهانی که با نظم من ذهنی، به صورت یک پارک ذهنی با ظاهری زیبا چیده شده و تحت کنترل او درآمده، در این لحظه که قیامت انسان است توسط «قضا و کُنْ فَکان» از هم می پاشد و فرومی ریزد و او می تواند به عنوان حضور ناظر ذات حقیقی خداوند را مشاهده کند.

نکته: کنترل و نگه داشتن پارک من ذهنی ترس و استرس زیادی به ما وارد می کند. در صورتی که اگر اجازه دهیم زندگی عمل کند و نظم من ذهنی را به هم بریزد، هشیاری نظر پیدا می کنیم و با چشم عدم بین و گوش سکوت شنو دیگر از تغییرات چیدمان ذهن نمی ترسیم.

دیده‌ای کاندِر نُعاسی شد پدید
کی تواند جز خیال و نیست دید؟

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۳۳
-نُعاس: چرت، در این جا مطلقاً به معنی خواب.

چشمی که در خواب ذهن فرورفته است و خودش را من ذهنی می داند، چگونه ممکن است چیزی به جز توهم
همانیدگی‌های زوال‌پذیر را ببیند؟

[به بیان دیگر ما ابتدا با چیزها همانیده می شویم و خود را به عنوان من ذهنی شناسایی می کنیم. سپس در خواب
ذهن فرورفته و چشم عدم‌بین را از دست می دهیم. به این ترتیب فضای گشوده شده و اصل ما جای خود را به
فضای توهمی ذهن می دهد که هر آن چه به ما نشان می دهد برایمان واقعی و جدی جلوه می کند، در نتیجه حقیقت
وجودی ما که عدم و بی‌نهایت خداوند است، ارزش خود را برای ما از دست می دهد.]

هرچه غیر شورش و دیوانگی ست
اندرین ره دوری و بیگانگی ست

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۰۹

در راه تکامل هشیاری هر کاری غیر از شورش علیه من ذهنی، به هم ریختن چیدمان پارک ذهنی و عمل نکردن بر حسب ذهن که همگی از نظر من ذهنی دیوانگی است، باعث دور شدن انسان از زندگی و بیگانگی با اصل خویش می شود.

نکته: در جایی که همه بر حسب همانیدگی ها می بینند و فکر و عمل می کنند، اگر کسی بر حسب عدم بیند و عمل کند از نظر دیگران دیوانه است.

به چشمِ نَفْسِ نشد روی ماه او دیدن
که نَفْسِ می نگشاید به سویی شاه نظر

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۱۵۴

از طریق چشم حسی و با هشیاری جسمی نمی توان روی زیبای خداوند را دید، چراکه من ذهنی چشمش را به سوی خداوند باز نمی کند.

نکته ۱: اکنون باید در خود تأمل کنیم که آیا مقاومت و قضاوت داریم و ذهن به مرکزمان می آید؟ آیا از طریق من ذهنی فکر و عمل می کنیم؟

نکته ۲: وقتی من ذهنی نمی تواند روی خداوند را ببیند، ما نباید به حرفهای او گوش کنیم.

به چشمِ عشقِ توان دیدِ رویِ یوسفِ جان را
تو چشمِ عشقِ نداری، تو مردِ وهم و قیاسی

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۴۵

فقط با مرکز عدم و چشم فضای گشوده شده می توان روی یوسف جان، خداوند، را دید. تو که فضا را نگشودی و چشم عشق نداری نمی توانی روی خداوند را ببینی، چرا که در توهم من ذهنی به سر می بری و دائماً در حال مقایسه هستی.

غیر معشوقِ ار تماشایی بُود
عشقِ نبُود، هرزه سودایی بود

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۸۷

غیر از معشوق حقیقی، خداوند، که به صورت عدم به مرکز ما می‌آید اگر یک چیز ذهنی در مرکز انسان قرار گیرد، آن عشق یک عشق جسمی با خیالات بی‌اساس و بیهوده است که منجر به وحدت با خدا نخواهد شد.

نکته: هم‌هویت شدن با شخص دیگری در من‌ذهنی عشق محسوب نمی‌شود.

ننگرم کس را وگر هم بنگرم
او بهانه باشد و تو منظرم

–مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۵۹
منظر: جای نگریستن و نظر انداختن

خداوندا، من به آن چه ذهن نشان می‌دهد و می‌خواهد آن را به مرکزم بیاورد، نگاه نمی‌کنم. اگر هم نگاه کنم، آن چیز بهانه‌ای ست برای این که فضا را در اطرافش باز کرده و در فضای گشوده‌شده تو را مشاهده کنم.

نکته ۱: اکنون باید روی خودمان تأمل کنیم و ببینیم اشکال کار کجاست که ما همواره از خداوند کمک می‌خواهیم اما او گاهی کمک می‌کند و گاهی کمک نمی‌کند؟

نکته ۲: هر حالتی حتی انقباض باید بهانه‌ای برای فضاگشایی باشد.

کورم از غیر خدا، بینا بدو
مقتضای عشق این باشد بگو

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۶۳
-مقتضا: لازمه، اقتضاشده

من به آن چه ذهنم نشان می دهد توجهی ندارم و با دیدی جز دید خدا نمی بینم؛ زیرا مرکزم عدم است و با فضاگشایی های پی در پی فقط او را می توانم ببینم، این حالت طبیعی عشق و لازمه یکی شدن با خداست، تو این مطلب را بگو و به آن عمل کن.

نکته ۱: فضاگشایی یک استعداد ذاتی است که قابل یادگیری نیست و از دست من ذهنی خارج است، چراکه با زور و تلاش ذهنی، سبب سازی، تجسم و دیگر راه های ذهنی حاصل نمی شود.
نکته ۲: «تسلیم» و «بخشش» نیز دو خصوصیتی هستند که مانند فضاگشایی از حیطة توانایی من ذهنی خارج هستند، یعنی اگر بخواهیم با من ذهنی تسلیم باشیم و یا کسی را ببخشیم، موفق نخواهیم شد. بنابراین باید این کار را به زندگی بسپاریم و اجازه دهیم تا زندگی از طریق ما تسلیم شود و یا ببخشد.

دیده کاو نبود ز وصلش در فرّه
آن چنان دیده سپید و کور، به

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۷۰
-فرّه: خوب، پسندیده، بسیار زیاد

چشمی که از جنس عدم نبوده و از وصال معشوق بی بهره باشد و از زمینه هشیاری حضور فکر و عمل نکند،
نابینا باشد بهتر است.

پس تو را هر غم که پیش آید ز درد
بر کسی تهمت منہ، بر خویش گرد

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۱۳

پس به خاطر هر غم و اندوهی که بر اثر درد برای تو پیش بیاید، هیچ کس را متهم و ملامت نکن، بلکه فضا را بگشا و به خودت برگرد و بین کدام همانیدگی تو سبب این درد و رنج شده، اطمینان داشته باش که کار من ذهنی خودت است.

نکته ۱: من ذهنی در پی هر انقباض و خشمی که به وجود می آورد همواره به دنبال مقصر می گردد، در این حالت ما باید از توهم ذهن و پندار کمال بیرون بیاییم و به خودمان کمک کنیم. بدین ترتیب که زیر بار مسئولیت برویم و در صدد تغییر و اصلاح خود باشیم.

نکته ۲: ما باید بدانیم که اگر خودمان به خودمان کمک نکنیم، کسی به ما کمک نخواهد کرد، دیگران هیچ وظیفه‌ای در قبال کمک کردن به ما ندارند.

عاشقان از درد زان نالیده‌اند
که نظر ناجایگه مالیده‌اند

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۹

[به بیان مولانا همه انسان‌ها بالقوه عاشق هستند، بنابراین می‌گویند:] عاشقان به این علت از درد نالیده‌اند که دید نظر که هشیاری خدایی است را در ناجایگه که نماد فضای ذهن است، سرمایه‌گذاری کرده‌اند و چشمشان را به غیر یعنی همانیدگی‌ها و اجسام دوخته‌اند و آن‌ها را در مرکزشان گذاشته‌اند.

نکته: جایگه، همان عدم و فضای گشوده‌شده است و ناجایگه فضای ذهن.

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست
در باغ لاله روید و در شوره‌بوم خس

—سعدی، گلستان، باب اول، حکایت شماره ۴
—شوره‌بوم: شوره‌زار

به‌طور مثال همین بارانی که در لطافت ذاتش هیچ بحثی نیست، بسته به مکانی که در آن می‌بارد ثمره متفاوتی می‌دهد، مثلاً اگر در باغ بیارد گل لاله می‌روید و اگر در شوره‌زار بیارد حاصلش چیزی جز خار و خس نخواهد بود. به همین ترتیب رحمت ایزدی نیز به‌طور یکسان بر سر همگان می‌بارد، اما در انسانی که من‌ذهنی دارد حاصلی جز درد، خشم و ترس نخواهد داشت. حال آن‌که بارش رحمت ایزدی بر سر انسانِ فضاگشا منجر به حس امنیت، شادی بی‌سبب، آرامش و زندگی خواهد شد.

نکته: اکنون ما چگونه بستری برای بارش رحمت خداوند هستیم؟ باغ حاصل‌خیز یا شوره‌زار؟

شاد باش و فارغ و ایمن که من
آن کنم با تو که باران، با چمن

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۲

-فارغ: راحت و آسوده

-ایمن: رستگار، محفوظ و در امان، سالم

ای انسان، در فضای گشوده شده درونت شاد و خاطر جمع و ایمن باش و بدان اگر فضا را بگشایی و همچون زمین حاصلخیزی شوی، من با تو همان کاری را می‌کنم که باران با چمن می‌کند، یعنی همان طور که باران، زندگی و طراوت به چمن می‌بخشد، من نیز تو را با خرد و دم زنده‌کننده‌ام آباد کرده و به بی‌نهایت و ابدیت خود زنده می‌کنم.

من غمِ تو می خورم تو غمِ مَخور
بر تو من مشفق ترم از صد پدر

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۳

[مولانا از زبان خداوند خطاب به انسان می گوید:] من غم تو را می خورم، نیازی نیست تو با عقل من ذهنی نگران باشی و با انقباض و سبب‌سازی ذهن غمگین شوی، فقط باید فضا را باز کنی تا من به مرکزت بیایم و از خرد کل بهره‌مند شوی. بدان که من برای تو کافی بوده و از صد پدر نیز برایت مهربان ترم. یعنی حتی اگر تو با ذهنت مهربان‌ترین انسانی را که می‌شناسی تجسم کنی، من هزار بار از او مهربان ترم.

چون شما را حاجت طاحون نماند
آب را در جویِ اصلی باز راند

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۸۹
-طاحون: آسیا

وقتی شما با حفظ من ذهنی نسبت به آرد کردن دانه‌های درشت همانیدگی اظهار بی‌نیازی می‌کنید و اجازه نمی‌دهید تا حضور از وجود شما بیرون بیاید، آسیابان یا خداوند جلوی جریان آب زندگی را گرفته و آسیاب وجود شما را متوقف می‌سازد و به حضور زنده نمی‌شوید.

[بنابراین اگر خود را مانند آسیاب در اختیار آب زندگی قرار دهید، یعنی با تسلیم، فضاگشایی، عدم کردن مرکز، رعایت تعظیم و ادب در برابر خداوند اجازه دهید تا دانه‌های درشت گندم همانیدگی توسط زندگی آرد شود، در این صورت است که به زندگی تبدیل می‌شوید.]

قسمت خود، خود بریدی تو ز جهل
قسمت خود را فزاید مردِ اهل

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۸۲۴
-مردِ اهل: انسان لایق، شایسته و سزاوار.

تو از روی جهل من ذهنی و با همانیده شدن، سهم خود را از خرد زندگی و عنایات خداوند قطع کردی. در حالی که انسان خردمند، کسی که مطابق خرد زندگی عمل می کند با فضاگشایی هر لحظه در حال افزایش سهم خود از زندگی است.

نکته: بهتر است بعد از خواندن این بیت مهم از خود پرسیم آیا ما در حال افزایش سهم خود از زندگی هستیم یا برعکس بهره خود را از زندگی کاهش می دهیم؟

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۷۳ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید